

فهرست

۷	پیشگفتار
۹	سخنرانی درباره اخلاق / ترجمه مالک حسینی
۲۷	گزیده‌هایی از لودویگ ویتگشتاین و حلقة وین / ترجمه مالک حسینی
۳۱	درباره هایدکر
۳۲	درباره اخلاق‌شناسی اشلیک
۳۵	ارزش
۳۹	دین
۴۱	باید
۴۳	گزیده‌هایی از نکته‌های گوناگون (فرهنگ و ارزش) / ترجمه مالک حسینی
۶۹	درس‌گفتارهایی درباره پاور دینی / ترجمه بابک عباسی

پیشگفتار

تلقی لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱) از اخلاق و اندیشه‌های او درباره دین و باور دینی با یکدیگر پیوند بسیار نزدیکی دارند و در بسیاری از آثار ویتگنشتاین پژوهان نیز به آنها در کنار هم پرداخته شده است؛ ما نیز بجا دیدیم که ترجمه فارسی سخنان ویتگنشتاین درباره این موضوعات را در کنار هم منتشر کنیم تا زمینه لازم برای تأمل علاوه‌مندان فارسی‌زبان در این باب فراهم شود. در مجموعه کم حجم حاضر ترجمه متون اصلی مورد رجوع ویتگنشتاین پژوهان در بحث از اخلاق و باور دینی / دین منتشر می‌شود؛ در «مقدمه مترجم» هر بخش توضیحات لازم درباره این متون آمده است. ما مدعی نیستیم که همه سخنان ویتگنشتاین درباره این دو موضوع مهم را گردآورده‌ایم، ولی کوشیده‌ایم مطلب مهمی را از قلم نیندزیم و گمان می‌کنیم تأمل در همین مجموعه درک درستی از موضع ویتگنشتاین در بی خواهد داشت؛ دست کم امیدواریم که چنین باشد.

هومن پناهنده بخش پایانی کتاب و محمد منصور هاشمی کل کتاب را خواندند و با پیشنهادهای ارزنده و اصلاحات لازم از عیبهای آن کاستند؛ از آنان بسیار سپاسگزاریم.

مالک حسینی، بابک عباسی

اسفند ۱۳۸۷

سخنرانی درباره اخلاق

مقدمهٔ مترجم

لودویگ ویتکنشتاین در هفدهم نوامبر ۱۹۲۹، اولین سال بازگشت به کیمپریج و آغاز دویارهٔ فلسفه پس از ده سالی کناره‌گیری، به دعوت اگدن^۱ اولین مترجم رسالهٔ منطقی-فلسفی (تراکتاتوس) به انگلیسی، در انجمان بدعت‌گذاران^۲ سخنرانی‌ای دربارهٔ «اخلاق» ایراد کرد که برای اولین بار چهارده سال پس از مرگش انتشار یافت.^۳ مورد توجه فراوان واقع شد، و اکنون نیز نزد ویتکنشتاین پژوهان از اهمیت خاصی برخوردار است. اعضای انجمان بدعت‌گذاران عموماً نه اهل فلسفه، که اهل علوم طبیعی بودند و پیش از ویتکنشتاین مشاهیری چون ولز^۴، برتراند راسل و ویرجینیا ول夫 در جمعشان سخن گفته بودند. سخنرانی ویتکنشتاین نیز، از جهتی، کاملاً غیرتخصصی است و به بحثی «فنی» در فلسفهٔ اخلاق نمی‌پردازد؛ این سخنرانی چندان دشوارفهم نیست.

«سخنرانی دربارهٔ اخلاق» به آغاز دورهٔ گذار ویتکنشتاین از تفکر متقدم به تفکر متاخرش بر می‌گردد و طبیعی است که عناصری «تراکتاتوسی» در آن باشد. در این سخنرانی برخی از نکته‌های تراکتاتوس و روزنگاشتهای دورهٔ متقدم ویتکنشتاین روشن می‌شود و بویژه نظر او دربارهٔ «ناگفتنهای» بسط می‌یابد و خوب نشان داده می‌شود که برداشت پوزیتیویستی از تراکتاتوس چه سوء‌تفاهم بزرگی

1. C. K. Ogden 2. The Heretics Society

3. *Philosophical Review* 74, 1965; p. 3-12. 4. H. G. Wells

بوده است. جالب توجه و پراهمیت در سیک و سیاق «سخنرانی درباره اخلاق» این است که ویتنگشتاین نتیجه‌گیری‌های خود را به صیغه اول شخص ادا کرده و به نوعی حدیث نفس گفته است (چنان‌که خواننده در پایان قسمت «ارزش» از بخش دوم مجموعه حاضر خواهد دید، این کار ویتنگشتاین آگاهانه بوده است)؛ این سخنرانی به معنایی تبلور منش ویتنگشتاین است. حال و هوای اگزیستانسیالیستی غالب بر این متن از توجه خواننده پنهان نخواهد ماند.

از «سخنرانی درباره اخلاق» دو تحریر انگلیسی موجود است؛ یکی دست‌نوشته (به شماره 139a در فهرست «میراث» ویتنگشتاین) و دیگری تایپ شده (به شماره 207 در فهرست «میراث»). دومی البته متأخر است و تفاوت‌های اندکی با دست‌نوشته دارد؛ چاپ انگلیسی اثر و نیز ترجمه آلمانی آن با نسخه تایپ شده مطابقت دارد.

تحریر اول ترجمه فارسی حاضر، پیشتر منتشر شده^۱ و البته خالی از اشکال نبوده است؛ برای چاپ‌کنونی، ترجمه‌ها دوباره با اصل انگلیسی^۲ مقابله کرده و در عین حال ترجمه عالی آلمانی آن^۳ را هم پیش‌چشم داشته‌ام.

۱. «خطابهای در باب اخلاق» در: ارغون، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۷۹؛ ص ۳۲۳-۳۲۵. ترجمه فارسی دیگری هم از این اثر ویتنگشتاین منتشر شده است: «سخنرانی درباره اخلاق»، ترجمه عبدالکریم رسیدیان، در: از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، لارنس کهون (ویراستار)، ویراستار فارسی: عبدالکریم رسیدیان، تهران ۱۳۸۱؛ ص ۲۰۰-۲۹۳.

2. “A Lecture on Ethics”, in: *Philosophical Occasions 1912-1951*, ed. by James C. Klagge and Alfred Nordmann, Hackett Publishing Company, Indianapolis/Cambridge 1993; p. 37-44.

3. “Vortrag über Ethik”, in: *Vortrag über Ethik und andere kleine Schriften*, herausgegeben und übersetzt von Joachim Schulte, Suhrkamp, Frankfurt am Main 1989; S. 9-19.

سخنرانی درباره اخلاق

پیش از آنکه سخن‌گفتن درباره خود موضوع را آغاز کنم، اجازه می‌خواهم چند نکته مقدماتی را بیان کنم. احساس می‌کنم در انتقال افکارم به شما مشکلات بزرگی خواهم داشت و گمان می‌کنم برخی‌شان را با ذکر پیشاپیش آنها برای شما، می‌توان کوچک ساخت. مشکل اول، که تقریباً نیازی به ذکر نیست، این است که انگلیسی زبان مادری من نیست و بنابراین بیان من فاقد آن دقت و موشکافی است که در سخن‌گفتن از موضوعی دشوار، مطلوب است. تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که از شما بخواهم با سعی در فهمیدن مراد من، به رغم خطاهایی که پیاپی در دستور زبان انگلیسی مرتکب خواهم شد، کار مرا آسانتر کنید. دومین مشکلی که می‌خواهم ذکر کنم این است که احتمالاً بسیاری از شما با انتظاراتی نه چندان درست به سخنرانی من آمده‌اید. برای رفع این امر، چند کلامی می‌گوییم درباره دلیل انتخاب موضوعی که برگزیده‌ام: وقتی دیگر سابقتان با تقاضا برای قرائت مقاله‌ای در انجمن شما مفتخرم ساخت، اولین اندیشه‌ام این بود که حتماً این کار را خواهم کرد و دومین اندیشه‌ام این بود که اگر بناست فرصت سخن‌گفتن با شما را داشته باشم، باید درباره چیزی سخن بگوییم که مشتاق باشم آن را با شما در میان بگذارم و نباید با ایراد سخنرانی درباره مثلاً

منطق از این فرصت بد استفاده کنم. می‌گوییم استفاده بد، زیرا تبیین موضوعی علمی برای شما نیازمند یک دوره سخنرانی است و نه سخنرانی ای یک ساعته. گزینه دیگر این بود که یک سخنرانی به اصطلاح علمی - عامله پسند برایتان ایراد کنم، یعنی سخنرانی ای که به شما بقبولاند چیزی را می‌فهمید که در واقع نفهمیده‌اید، و چیزی را ارضاء کند که به عقیده من یکی از نازلترين خواسته‌های انسان مدرن است، یعنی کنجکاوی سطحی درباره آخرین کشفیات علم. من این گزینه‌ها را کنار گذاشتم و تصمیم گرفتم برایتان درباره موضوعی سخن بگویم که به نظر می‌رسد از اهمیت همگانی برخوردار است، با این امید که این سخنرانی بتواند به روشن شدن افکار شما درباره این موضوع کمک کند (حتی اگر با آنچه درباره‌اش خواهیم گفت یکسره مخالف باشید). سومین و آخرین مشکل من مشکلی است که در حقیقت با بیشتر سخنرانیهای مبسوط فلسفی همراه است و آن اینکه شنونده قادر نیست هم راهی را که نشانش می‌دهند ببیند، هم مقصدی را که راه به آن می‌انجامد. به عبارت دیگر، او یا می‌اندیشد: «همهٔ حرفاًیش را می‌فهمم، ولی آخر قصد دارد به کجا برسد» یا می‌اندیشد: «مقصدش را می‌بینم، ولی آخر چطور می‌خواهد به آنجا برسد». باز هم تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که از شما بخواهیم صبور باشید و امیدوار باشم که در پایان بتوانید هم راه را ببینید، هم مقصدی را که به آن می‌انجامد.

حال شروع می‌کنم. موضوع من، چنان‌که می‌دانید، علم اخلاق است و من تعریفی از این اصطلاح اختیار خواهم کرد که پروفسور مور در کتابش مبادی علم اخلاق (*Principia Ethica*) آورده است. وی می‌گوید: «علم اخلاق کاوش کلّی درباره امور خوب است.» حال من

می خواهم اصطلاح «اخلاق» را به معنایی قدری و سیعتر به کار ببرم، در واقع به معنایی که مشتمل است بر آنچه به عقیده من اساسی‌ترین بخش چیزی است که معمولاً زیبایی‌شناسی خوانده می‌شود. و برای اینکه شما را به دریافتی تا حد امکان روشن از مضامین علم اخلاق از نظر خودم برسانم، برایتان بیانهایی کمابیش مترادف مطرح می‌کنم که هر کدام می‌تواند جانشین تعريف بالا شود، و با برشمردن آنها می‌خواهم نتیجه‌های از همان سنخ پدید آورم که گالتون پدید آورد وقتی تعدادی عکس از چهره‌های متفاوت را بر صفحهٔ عکاسی واحدی انداخت تا تصویر ویژگیهای نوعی مشترک میان همه آنها را به دست آورد. و همان طور که با ارائه چنین عکس جمعی‌ای، می‌توانم به شما نشان دهم که چهره نوعی – مثلًاً – چینی چگونه است؛ همین طور اگر سلسله مترادفهایی را که برایتان مطرح خواهم کرد مرور کنید، امیدوارم بتوانید به ویژگیهای شاخص مشترک میان همه آنها پی ببرید و اینها ویژگیهای شاخص اخلاق‌اند. خُب، به جای گفتن اینکه «علم اخلاق کاوش درباره امور خوب است» می‌توانستم بگویم علم اخلاق کاوش درباره امور بالرزش، یا درباره امور واقعاً مهم است، یا می‌توانستم بگویم علم اخلاق کاوش درباره معنای زندگی است، یا درباره آن چیزی که زندگی را درخور زیستن می‌کند، یا درباره شیوهٔ درست زیستن است. گمان می‌کنم اگر به همه این عبارتها دقت کنید، از چیزی که علم اخلاق با آن سروکار دارد تصوری اجمالی پیدا خواهد کرد. و اما اولین چیزی که در مورد همه این بیانها به ذهن خطرور می‌کند این است که هر کدام‌شان عملًا به دو معنای بسیار متفاوت به کار می‌رود. من آنها را معنای عادی یا نسبی، از یک طرف، و معنای اخلاقی یا مطلق، از طرف دیگر، خواهم نامید. اگر فی‌المثل بگوییم این صندلی خوبی

است، یعنی: این صندلی غرض از پیش تعیین شده خاصی را برآورده می‌سازد و در اینجا واژه «خوب» فقط تا آنجا معنا دارد که این غرض از پیش مقرر شده باشد. در حقیقت واژه خوب در معنای نسبی صرفاً حاکی از نزدیک شدن به معیار از پیش تعیین شده خاصی است. لذا وقتی می‌گوییم این مرد پیانونواز خوبی است منظورمان این است که وی می‌تواند قطعاتی را با حد معینی از دشواری با حد معینی از مهارت اجرا کند. به همین ترتیب اگر بگوییم برای من مهم است که سرماخورم منظورم این است که سرماخوردن باعث ناراحتیهایی قابل توصیف در زندگی من می‌شود و اگر بگوییم جاده درست این است منظورم این است که نسبت به هدفی معین جاده درست این است. اگر این بیانها به این شیوه به کار بروند، مسائل دشوار یا حادّی پیش نمی‌آورند. اما کاربردشان در علم اخلاق به این نحو نیست. فرض کنیم که من بتوانم تنیس بازی کنم و یکی از شما بازی مرا ببیند و بگوید «بله! شما نسبتاً بد بازی می‌کنید» و فرض کنیم من جواب بدhem «می‌دانم، من بد بازی می‌کنم ولی نمی‌خواهم بهتر از این بازی کنم». تنها چیزی که فرد دیگر می‌تواند بگوید این است که «خب! پس مشکلی نیست». اما فرض کنیم که من به یکی از شما دروغ شاخداری گفته باشم و او پیشم بباید و بگوید «رفتار شما زشت است» و آن وقت من بگویم «می‌دانم رفتارم بد است، ولی بهتر از این هم نمی‌خواهم رفتار کنم.» در این صورت آیا وی می‌تواند بگوید «خب! پس مشکلی نیست؟ قطعاً نه؛ وی خواهد گفت «خب، پس باید بخواهید که بهتر رفتار کنید.» در اینجا با یک ارزش‌داوری مطلق سروکار داریم، در حالی که اولی نمونه‌ای از یک داوری نسبی بود. به نظر آشکار می‌رسد که اساس آن تفاوت این باشد: هر ارزش‌داوری نسبی‌ای

گزارش صرف واقعیت است و از این رو می‌تواند طوری بیان شود که شکل ارزش‌داوری را هم از دست بدهد: به جای گفتن «راه درست به گرنچستر این است»، عیناً می‌توانم بگویم «اگر بخواهید در کوتاهترین زمان ممکن به گرنچستر برسید، این راه درستی است که باید بروید»؛ «این مرد دونده خوبی است» صرفاً یعنی وی فلان مقدار مایل را در بهمن دقیقه می‌دود و نظایر اینها. حال می‌خواهم این ادعا را مطرح کنم: اگرچه می‌توان نشان داد که همه ارزش‌داوری‌های نسبی گزارش صرف واقعیت است، ولی هیچ گزارشی از واقعیت هرگز نمی‌تواند یک ارزش‌داوری مطلق، یا مستلزم آن باشد. بگذارید توضیح بدهم: فرض کنید یکی از شما دانای کل باشد و از این رو به همه حرکات همه اجسام مرده یا زنده در جهان آگاه باشد و نیز همه وضعیهای ذهنی همه انسانهایی را که تاکنون زیسته‌اند بداند، و فرض کنید که این فرد همه دانسته‌هایش را در کتابی بزرگ بنویسد، در این صورت، این کتاب توصیف کامل جهان را در بر خواهد داشت؛ و چیزی که می‌خواهم بگویم این است که این کتاب چیزی را که ما داوری اخلاقی می‌نامیم یا چیزی را که منطقاً مستلزم چنین داوری‌ای باشد، در بر خواهد داشت. البته همه ارزش‌داوری‌های نسبی و همه گزاره‌های علمی صادق و حتی همه گزاره‌های صادقی را که می‌توان ساخت، در بر خواهد داشت. اما همه واقعیات وصف شده، گویی، در مرتبه واحدی قرار خواهند گرفت، و به همان نحو همه گزاره‌ها در مرتبه‌ای واحد قرار می‌گیرند. گزاره‌هایی که به معنایی مطلق، برتر یا مهم یا عادی باشند، وجود ندارند. حال شاید برخی از شما با این مطلب موافق باشید و کلام هملت به یادتان افتاده باشد: «به خودی خود هیچ چیز نه بد است و نه خوب؛ اندیشیدن است که آن را بد می‌کند یا خوب». ولی این هم